

زندگی خود را طراحی کنید

بیل برنت و دیو اوانز



مترجم: رسول ابراهیمی

سرشناسه کتاب	
هرگونه کپی برداری از این کتاب به هر شکل ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.	
نام کتاب	زندگی خود را دوباره طراحی کنید
عنوان انگلیسی	designing your life bill burnett
نویسنده	یل برنت و دیو اوانز
مترجم	رسول ابراهیمی
موضوع	موفقیت
نوبت چاپ	الکترونیکی

4	مقدمه: زندگی با طراحی
21	فصل اول : از جایی که هستید شروع کنید
53	فصل دوم : ساختن یک قطب‌نما
68	فصل سوم : پیدا کردن مسیر
94	فصل چهارم : رها شدن از بن بست
124	فصل پنجم : ندگی‌های خود را طراحی کنید
138	فصل ششم : ساختن نمونه‌ی اولیه پروتوتایپ
158	فصل هفتم : چگونه شغل پیدا نکنیم
179	فصل هشتم : طراحی شغل رؤیایی شما
196	فصل نهم : انتخاب شادی
217	فصل دهم : مصونیت از شکست
234	فصل یازدهم : ساختن یک تیم
257	نتیجه‌گیری : یک زندگی خوب طراحی شده

مقدمه: زندگی با طراحی

الن صخره‌ها را دوست داشت. او از جمع‌آوری، مرتب کردن و دسته‌بندی آن‌ها بر اساس اندازه و شکل، یا نوع و رنگ لذت می‌برد. پس از دو سال تحصیل در یک دانشگاه معتبر، زمان آن رسید که الن رشته تحصیلی خود را انتخاب کند. او هیچ ایده‌ای نداشت که در زندگی چه کاری می‌خواهد انجام دهد یا وقتی بزرگ شد می‌خواهد چه کسی باشد، اما زمان انتخاب فرا رسیده بود. زمین‌شناسی در آن زمان بهترین تصمیم به نظر می‌رسید. بالاخره، او واقعاً صخره‌ها را خیلی دوست داشت.

مادر و پدر الن به دخترشان، دانشجوی زمین‌شناسی و زمین‌شناس آینده، افتخار می‌کردند. وقتی الن فارغ‌التحصیل شد، به خانه پدر و مادرش بازگشت. او برای کسب کمی پول شروع به نگهداری از کودکان و سگ‌ها کرد. والدینش گیج شده بودند. این کاری بود که او در دبیرستان انجام داده بود. آن‌ها تازه هزینه یک تحصیلات دانشگاهی گران‌قیمت را پرداخت کرده بودند. دخترشان چه زمانی به طور جادویی به یک زمین‌شناس تبدیل می‌شد؟ چه زمانی قرار بود کار خود را شروع کند؟ این همان چیزی بود که او برایش درس خوانده بود. این همان کاری بود که قرار بود انجام دهد.

مسئله این بود که الن متوجه شده بود که نمی‌خواهد زمین‌شناس باشد. او چندان علاقه‌ای به صرف وقت برای مطالعه فرآیندها، مواد یا تاریخ زمین

نداشت. او علاقه‌ای به کار میدانی، یا کار برای یک شرکت منابع طبیعی یا یک سازمان محیط زیست نداشت. او نقشه‌برداری یا تولید گزارش را دوست نداشت. او زمین‌شناسی را به طور پیش‌فرض انتخاب کرده بود، چون صخره‌ها را دوست داشت، و حالا الن، با مدرک در دست و والدین ناامید در گوشش، مطلقاً هیچ ایده‌ای نداشت که چگونه شغلی پیدا کند و با بقیه زندگی‌اش چه کند.

اگر این درست بود، همانطور که همه به او گفته بودند، که سال‌های دانشگاه بهترین چهار سال زندگی او بودند، الن راهی جز سقوط نداشت. او متوجه نبود که در نخواستن کار در رشته‌ای که تحصیل کرده بود، تنها نیست. در واقع، در ایالات متحده، تنها ۲۷ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در شغلی مرتبط با رشته خود مشغول به کار می‌شوند. این ایده که رشته تحصیلی شما همان کاری است که تا آخر عمر انجام خواهید داد، و اینکه دانشگاه بهترین سال‌های زندگی شما را قبل از یک زندگی پر از کار سخت و خسته‌کننده تشکیل می‌دهد، دو مورد از آنچه ما "باورهای ناکارآمد" می‌نامیم هستند افسانه‌هایی که بسیاری از مردم را از طراحی زندگی مورد نظرشان باز می‌دارند.

باور ناکارآمد: مدرک شما شغل شما را تعیین می‌کند.

بازنگری: سه چهارم فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در شغلی مرتبط با رشته خود مشغول به کار نمی‌شوند.

در اواسط سی سالگی، جانین واقعاً شروع به بهره‌برداری از مزایای دهه‌ها فداکاری کرده بود. او زودتر از موعد وارد مسیر موفقیت شده بود و توانسته بود در آن باقی بماند. او فارغ‌التحصیل یک دانشگاه برتر و یک دانشکده حقوق برتر بود، به شرکتی پیوسته بود که کارهای مهم و تأثیرگذار انجام می‌داد، و در مسیر "موفقیت واقعی" قرار داشت. دانشگاه، دانشکده حقوق، ازدواج، شغل همه چیز در زندگی او دقیقاً همانطور که برنامه‌ریزی کرده بود پیش رفته بود، و اراده و سخت‌کوشی او همه چیزهایی را که می‌خواست به او داده بود. او نماد موفقیت و دستاورد بود.

اما جانین یک راز داشت.

بعضی شب‌ها، پس از رانندگی به خانه از شرکت حقوقی که یکی از شناخته‌شده‌ترین نام‌ها را در سیلیکون ولی داشت، روی عرشه می‌نشست و با روشن شدن چراغ‌های دره، گریه می‌کرد. او همه چیزهایی را که فکر می‌کرد باید داشته باشد، همه چیزهایی را که فکر می‌کرد می‌خواهد، داشت، اما عمیقاً ناراضی بود. او می‌دانست که باید از زندگی‌ای که ساخته بود، بسیار خوشحال باشد، اما اینطور نبود. حتی نزدیک به آن هم نبود.

جانین تصور می‌کرد که مشکلی در او وجود دارد. چه کسی هر روز صبح با تصویر موفقیت از خواب بیدار می‌شود و هر شب با گرهی در معده به رختخواب می‌رود، و احساس می‌کند چیزی کم است، چیزی که در طول مسیر گم شده است؟ وقتی همه چیز را دارید و در عین حال هیچ چیز ندارید، به کجا روی می‌آورید؟ مانند الن، جانین نیز یک باور ناکارآمد داشت. او معتقد بود که اگر سوار همه چرخ و فلک‌ها شود و همه حلقه‌های برنجی را بگیرد، خوشبختی را پیدا خواهد کرد. جانین نیز تنها نیست. در آمریکا، دو سوم کارگران از شغل خود ناراضی هستند. و ۱۵ درصد واقعاً از کار خود متنفرند.

باور ناکارآمد: اگر موفق باشید، خوشحال خواهید بود.

بازنگری: خوشبختی واقعی از طراحی زندگی‌ای می‌آید که برای شما کارآمد باشد.

دونالد پول خود را به دست آورده بود. او بیش از سی سال در یک شغل کار کرده بود. خانه‌اش تقریباً پرداخت شده بود. فرزندانش همه از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده بودند. صندوق‌های بازنشستگی او با دقت سرمایه‌گذاری شده بودند. او یک شغل محکم و یک زندگی محکم داشت. بیدار شو، سر کار برو، قبض‌ها را پرداخت کن، به خانه برو، بخواب. روز بعد بیدار شو و همه چیز را دوباره تکرار کن. کف بزن. آب بکش. تکرار کن.

سال‌ها دونالد همان سوال را بارها و بارها می‌پرسید. او این سوال را با خود به قهوه‌خانه‌ها، سر میز شام، کلیسا، و حتی به بار محلی‌اش می‌برد، جایی که چند جرعه اسکاچ سوال را آرام می‌کرد. اما همیشه برمی‌گشت. نزدیک به یک دهه بود که این سوال او را ساعت ۲ صبح از خواب بیدار می‌کرد و جلوی آینه حمام با او می‌ایستاد "چرا لعنتی دارم این کار را می‌کنم؟" حتی یک بار هم مردی که در آینه به او نگاه می‌کرد، پاسخ خوبی نداشت. باور ناکارآمد دونالد با باور جانین مرتبط بود، اما او مدت‌ها طولانی‌تر به آن چسبیده بود. یک زندگی کاری مسئولانه و موفق باید او را خوشحال کند. آیا باید کافی باشد؟ اما دونالد یک باور ناکارآمد دیگر نیز داشت: اینکه نمی‌تواند کاری را که همیشه انجام داده بود، متوقف کند. اگر فقط مرد در آینه می‌توانست به او بگوید که تنها نیست، و مجبور نیست کاری را که همیشه انجام داده است، انجام دهد. تنها در ایالات متحده، بیش از سی و یک میلیون نفر بین سنین چهل و چهار تا هفتاد سالگی خواهان چیزی هستند که اغلب "شغل دوم" نامیده می‌شود. کاری که معنای شخصی، درآمد مستمر و تأثیر اجتماعی را ترکیب می‌کند. برخی از این سی و یک میلیون نفر شغل دوم خود را پیدا کرده‌اند، و بسیاری دیگر نمی‌دانند از کجا شروع کنند، و می‌ترسند که برای ایجاد یک تغییر بزرگ در زندگی خیلی دیر شده باشد.

باور ناکارآمد: خیلی دیر شده است.

بازنگری: هرگز برای طراحی زندگی‌ای که دوست دارید، دیر نیست.

سه نفر. سه مشکل بزرگ.

طراحان عاشق مشکلات هستند

اطراف خود را نگاه کنید. به دفتر یا خانه خود، صندلی که روی آن نشسته‌اید، تبلت یا گوشی هوشمندی که ممکن است در دست داشته باشید، نگاه کنید. همه چیزهایی که ما را احاطه کرده‌اند توسط کسی طراحی شده‌اند. و هر طراحی با یک مشکل شروع شد. مشکل عدم توانایی گوش دادن به موسیقی زیاد بدون حمل یک چمدان سی‌دی، دلیلی است که شما می‌توانید سه هزار آهنگ را روی یک شیء مربع یک اینچی که به پیراهنتان چسبانده شده است، گوش دهید. تنها به دلیل یک مشکل است که گوشی شما به طور کامل در کف دست شما جای می‌گیرد، یا لپ‌تاپ شما پنج ساعت عمر باتری دارد، یا ساعت زنگ‌دار شما صدای پرندگان را پخش می‌کند. حالا، صدای آزاردهنده یک ساعت زنگ‌دار ممکن است در طرح کلی چیزها مشکل بزرگی به نظر نرسد، اما برای کسانی که نمی‌خواستند هر روز را با بوق خشن یک ساعت زنگ‌دار معمولی شروع کنند، مشکل کافی بود. مشکلات دلیلی هستند که شما در خانه خود آب لوله‌کشی و عایق دارید.

لوله‌کشی به دلیل یک مشکل ایجاد شد. مسواک‌ها به دلیل یک مشکل اختراع شدند.

بین مشکلات طراحی و مشکلات مهندسی تفاوت وجود دارد. ما هر دو مدرک مهندسی داریم، و مهندسی رویکرد خوبی برای حل یک مشکل است وقتی که می‌توانید مقدار زیادی داده به دست آورید و مطمئن هستید که یک بهترین راه‌حل وجود دارد. بیل روی مشکل مهندسی لوله‌های اولین لپ‌تاپ‌های اپل کار کرد، و راه‌حلی که او و تیمش ارائه دادند، آن لپ‌تاپ‌ها را به برخی از قابل‌اعتمادترین لپ‌تاپ‌های بازار تبدیل کرد. این راه‌حل نیاز به نمونه‌های اولیه زیادی و آزمایش‌های بسیار زیادی داشت، شبیه به فرآیند طراحی، اما هدف ایجاد لوله‌هایی که پنج سال دوام بیاورند یا ده هزار بار باز و بسته شوند ثابت بود، و تیم او بسیاری از راه‌حل‌های مکانیکی مختلف را آزمایش کردند تا به هدف خود رسیدند. هنگامی که این هدف برآورده شد، راه‌حل می‌توانست میلیون‌ها بار تکثیر شود. این یک مشکل مهندسی خوب بود.

این را با مشکل طراحی اولین لپ‌تاپ که دارای "موس داخلی" بود مقایسه کنید. از آنجا که کامپیوترهای اپل برای انجام تقریباً همه کارها به موس متکی بودند، ساخت لپ‌تاپی که شما را مجبور به اتصال به یک موس معمولی می‌کرد، غیرقابل قبول بود. این یک مشکل طراحی بود. هیچ